هشدارها و راه‌حل‌ها برای دولت چهاردهم

رسول رضایی

مروری بر قصه «ناقه و مجنون»

مولوی در کتاب مثنوی داستانی بسیار زیبا و پرمعنا آورده که برای توصیف حال و هوای این روزهای کشور و به‌ویژه برای دولتمردان و غرب‌شیفتگان علاقه‌مند به بیراهه «سازش، مذاکره، برجام» بسیار مناسب است.

مولانا چنین نقل می‌کند: «مجنون» که در فراق دوری از «لیلی» می‌سوخت و بی‌قرار ملاقات با «لیلی» بود، روزی از روزها در تب‌وتاب دیدار او بر پشت ناقه‌ای تازه زایمان‌کرده نشسته و آهنگ کوی منزل لیلی نمود.

ناقه اما دل در گرو کُرّه‌بچه شیرخواره‌اش داشته و به اقتضاء غریزه عطوفت مادری لحظه‌ای دل کندن از فرزند دلبندش را برنمی‌تافت.

از یکسو همه فکروذکر و همّوغمّ مجنون معطوف به رسیدن به کوی لیلی بود؛ اما از طرف دیگر همه اندیشه و تشویش‌خاطر شتر متمرکز بر مراقبت از طفلش گشته بود و در اضطراب جدا نشدن از کُرّه‌اش به سر می‌برد.

از این رو سفر مجنون به منزل لیلی هیچ‌گاه میسر نگردید چراکه به محض اینکه مجنون بر روی شتر خوابش می‌برد یا اندکی غافل می‌شد، شتر آهسته‌آهسته مسیر طی شده را دور می‌زد و به سمت طویله‌اش بازگشت می‌کرد تا فرزندش را ملاقات کرده، به او شیر بدهد و او را در سایه نوازش و مهر مادری قرار دهد.

مولوی این صحنه تراژیک را اینچنین توصیف می‌کند:

همچو مجنون در تنازع با شتر / گَه شتر چربید و گَه مجنون حُرّ

میل مجنون پیش آن لیلی روان / میل ناقه پس سوی کُرّه دوان

یکدم ار مجنون ز او غافل شدی / ناقه گردیدی و واپس آمدی

یک دو روزه ره بدین منوال‌ها / مانده مجنون در تردد سال‌ها

مولوی در انتهای قصه اینچنین نتیجه‌گیری می‌کند که مسافرت و همراهی این دو «ناهمراه» ممکن نبود و مسیری که به آسانی دو روزه قابل پیمودن بود، بسبب تضاد دغدغه‌ها و به‌خاطر اینکه هرکدام یک معشوق جداگانه‌ای داشتند، به ترددِ سال‌ها آوارگی و نافرجامی و بی‌سرانجامی کشیده شده بود.

بالاخره مجنون سر عقل آمد و وقتی فهمید این شتر عاشق بچه‌اش است و دل از او نمی‌کند و هرگز نمی‌تواند او را به سرمنزل کوی لیلی برساند، چاره کار را در فرود آمدن از ناقه و گسستن خود از شتر دید.

آری؛ مجنون متوجه شد که اگر پیاده به کوی لیلی برود بهتر از آنست که سال‌ها معطل این ناقه ناهمراه و ناسازگار با اهداف وی شود.

مجنون به فراست دریافت اگرچه پای پیاده‌رفتن در بیابان‌های منتهی به کوی لیلی کاری بس سخت و مرارت‌زا است، ولی به هر حال بهتر از سوارشدن بر ناقه‌ای ناهماهنگ است که او را مدام به قهقرا برگردانده و عمرش را به فرصت‌سوزی هدر می‌دهد.

مولوی در انتهای داستان این درس را به رهروان کوی حقیقت می‌آموزاند که روح انسان نیز با تن‌پروری و هواهای نفسانی هیچ‌گاه به سرمنزل رستگاری و قرب الهی نخواهد رسید. به بیان دیگر رسیدن به کوی لیلای رضوان پروردگار به شرطی میسر است که انسان از شتر هوای نفس پایین آمده و تن‌پروری را رها سازد.

این دو همره همدگر را راهزن / گمره آن جان کو فرو ناید ز تن

شباهت‌های دولت چهاردهم با داستان «مجنون و ناقه»

و اما وجه شباهت دولت چهاردهم با داستان «اقه و مجنون» در آنست که هرچند دکتر پزشکیان (همانند سایر رؤسای جمهور قبلی) برخوردار از نیت خوب و خالصانه بوده، قصد خدمت‌رسانی به مردم داشته و آرزوی رسانیدن کشور به کوی لیلی خوشبختی را در دل دارد، اما باید بداند که با سوار شدن بر مرکب «جریان تحریف» که شتری ناهموار و ناسازگار با مبانی و اهداف انقلاب است، نه‌تنها قدمی به جلو نخواهد گذاشت، بلکه مسیر قهقرایی و بازگشت به عقب را طی خواهد کرد.

نکته حائز اهمیت آنست که شتر وحشی «جریان تحریف» دارای دو بازوی اصلی می‌باشد:

۱- مکتب «نئولیبرالیسم» در اقتصاد

۲- مکتب «سازش» در سیاست

مروری بر تجربه چهل سال گذشته کشور به وضوح نشان می‌دهد سوار شدن دولت‌های گوناگون بر شتر سرکش «جریان تحریف» با دو بازوی «اقتصاد بازار آزاد» و «سازش در برابر قلدران بین‌المللی» علت اصلی زمین‌خوردن، ناکامی و شکست رؤسای جمهور سابق بوده است.

در ادامه این دو بازوی زمین‌کوبنده و فلج‌کننده ناقه «جریان تحریف» را که مسبب زمین‌خوردن، آفت‌زدگی و بی‌اعتبار شدن بسیاری از دولت‌ها در ایران و سایر کشورهای در حال توسعه گشته است را تا حدودی تبیین و بررسی خواهیم نمود.

شتر سرکش «ولنگاری ارزی» مبتنی بر نئولیبرالیسم

ولنگاری ارزی یا همان شناورسازی و سپردن تعیین قیمت نرخ ارز به دست بازار از جمله توصیه‌های نئولیبرالی و همیشگی IMF (صندوق بین‌المللی پول) به مسئولین کشورمان و برخی کشورهای دیگر (همچون ترکیه، سوریه، لبنان، پاکستان و...) بوده است.

آغاز این تجویزهای نئولیبرالی در کشورمان عمدتا با روی کار آمدن دولت کارگزاران سازندگی رقم خورد و مجموعه سیاست‌های «تعدیل اقتصادی با تجدید نظر در نرخ ارز» روی میز اقتصاددانان موسوم به «بچه‌های شیکاگو» و شاگردان مکتب نیاوران قرار گرفت.

مولفه‌های اساسی نسخه‌های پیشنهادی IMF به مسئولین دولت هاشمی رفسنجانی به قرار زیر بود: رهاسازی و گران‌سازی دلار، خصوصی‌سازی، عدم مداخله دولت در اقتصاد، حذف یارانه پنهان، جهانی‌سازی قیمت‌ها، کوچک‌سازی دولت از طریق کاهش تعهدات رفاهی در آموزش و بهداشت و درمان برای مستمندان، مقررات‌زدایی به نفع سرمایه‌داران و...

پیامدهای فاجعه‌بار شتر نئولیبرالیسم

تجربه سالیان گذشته نشان داد که هدف و نتیجه این تجویزهای معیشت‌سوز و نابرابرساز- چیزی جز- تقلیل ارزش پول ملی، تعمیق شکاف‌های طبقاتی، کاهش قدرت خرید فرودستان، ناراضی‌تراشی، عصبانی کردن مردم از نظام، کاهش سرمایه اجتماعی انقلاب و نهایتا استحاله و سرنگونی نرم جمهوری اسلامی نبوده است.

نکته قابل‌تأمل آنست که این تجویزهای ویرانگر عمدتا در اتاق فکر استعمارگران فرانو پخت‌وپز شده و بوسیله «بچه‌های شیکاگو» و لیبرال‌های ایرانی (اعم از اصلاح‌طلب و اصولگرا) سالهاست که در دولت‌های گوناگون در دست اجرا و پیاده‌سازی می‌باشد.

بنابراین پیامد بارز و فاجعه‌بار این تفکرات نئولیبرالی چیزی جز پیدایش تورم‌های افسارگسیخته و سپس بی‌اعتمادی مردم به مسئولین و ناکارآمد نشان دادن انقلاب اسلامی نبوده است.

شتر «مذاکره» و «بزرگنمایی تحریم»

سوار شدن دولت‌ها بر شتر انحرافی و ناهموار «سازش» و تمسک به میز «مذاکره» برای حل مشکلات کشور با ترفند برجسته‌سازی قدرت «تحریم» و ترساندن از آن، تقریبا از دولت هاشمی کلید خورد و در دولت حسن روحانی به اوج خود رسید و هم اینک در دولت دکتر پزشکیان توسط برخی ظریف‌الملوک‌ها و معاونین راهبردی در حال تداوم و پی‌گیری است.

جای بسی تاسف است که بیراهه «سازش، مذاکره، برجام» بارها و به انحاء گوناگون در دولت‌های قبلی مورد آزمایش قرار گرفته و موجب زمین‌خوردن و بدنامی دولتمردان سابق شده است، اما همچنان پند و عبرت‌های لازم از آن گرفته نشده و هر چند صباحی از گوشه‌ای زمزمه‌هایی مبنی بر ضرورت کوتاه آمدن در برابر زیاده‌خواهی‌های غرب و لزوم تن‌دادن به اعطای امتیازات بیشتر به طرف‌های بدعهد آمریکایی و اروپایی توسط برخی غربگرایان دولت چهاردهم به گوش می‌رسد. یادمان نمی‌رود که در دولت «تدبیر و امید» به توهم گشایش اقتصادی پرچم «دیپلماسی استرحامی» را برافراشته نمودند و با دراز کردن دست خود نزد مستکبرین بین‌المللی، ذلیلانه خواهان لغو تحریم‌های ظالمانه شدند؛ اما در انتها آبی از تنور مذاکرات ۵+۱ برای ملت ایران گرم نشد که نشد.

ظریف‌الملوک‌های دولت اسبق به مدت هشت سال اعطای امتیازات یک‌طرفه به ایالات متحده را افتخار خود پنداشتند و با حقارت هرچه تمام‌تر در خیابان‌های لوزان، ژنو، نیویورک و... کاسه گدایی به دست گرفتند تا شاید طرف‌های متکبر غربی رحمی به حالشان کرده، شاید پیچ تحریم را اندکی شل نموده و کمی به وعده‌های‌شان عمل کنند! اما در انتها پس از هشت سال مذاکره و آوارگی و امید بستن به کدخدا، به در بسته خورده، امیدشان ناامید شده، تیرشان به سنگ خورده و همچون لشکر شکست‌خورده دست از پا درازتر به کشور بازگشتند. دستاورد مذاکرات برجامی آنها چیزی جز چندبرابر شدن تحریم‌ها، بتون ریختن در قلب راکتور آب‌سنگین اراک، بیکاری دانشمندان هسته‌ای، سرخوردگی و تقلیل عزت ایران در مجامع بین‌المللی نبود!

حال با نادیده گرفتن این عبرت‌های تلخ، متاسفانه دولت چهاردهم نیز دائما پالس «مذاکره» به طرف‌های پیمان‌شکن غربی ارسال کرده و با چشم و ابرو مدام اشاره می‌کنند که مهیای احیای توافقات برجامی هستند!

هشدارهای رهبری نسبت به خطرات سوارشدن بر شتر «مذاکره»

رهبر حکیم انقلاب چند روز قبل در دیدار با جمعی از فرماندهان نیروی هوائی (مورخ ۱۹ بهمن ۱۴۰۳) با تبیین هزارباره لزوم بی‌اعتمادی به آمریکا و ضرورت فهم بی‌فایده بودن مذاکره با مقامات این کشور، انذارها و هشدارهایی به دولت پر وفاق جناب پزشکیان دادند.

اما افسوس که این جماعت غرب‌پرست آنچنان مسحور و افسون‌شده ژست ابرقدرتی ایالات متحده شده‌اند و آنچنان عقربه ساعت خود را با سردمداران کاخ‌سفید تنظیم کرده‌اند که گویی معبودی جز «آمریکا»، قبله‌ای جز «واشنگتن»، ذکری جز «مذاکره»، تعقیباتی جز «تنش‌زدایی»، صحیفه‌ای جز «برجام» و عبادتی جز «کُرنش در برابر غرب» در چنته ندارند!

شاید اغراق‌آمیز نباشد اگر بگوییم رهبر انقلاب برای «هزارویکمین بار» نسبت به پیامدهای بیراهه «سازش، مذاکره، برجام» هشدار دادند؛ اما گوش‌های ناشنوای روغن‌فکران غربزده برای هزارمین بار گوش‌شان به این حرف‌ها بدهکار نبوده، همچنان خر خود را رانده، منافقانه و در «جلوت» از استراتژی «مقاومت» دم می‌زنند اما در «خلوت» در سودای «مذاکره» روزشان را به شب رسانده، برای ملاقات با امثال جان کری لَه‌لَه زده و به تعبیر خواجه حافظ شیرازی «چون به خلوت می‌روند آن کار دیگر می‌کنند!».

آری؛ تجربه تلخی که دولت «برجام و دیگر هیچ» از مذاکره برجای گذاشت، هنوز جلوی چشم ما رژه می‌رود و در قالب آینه عبرت به فرجام شوم تفکر مسموم برجام‌زده هشدار می‌دهد. در همین راستا مقام معظم رهبری در سخنان چند روز قبل به این نکته تصریح نمودند که: «برخی وانمود می‌کنند اگر پشت میز مذاکره بنشینیم فلان مشکل حل می‌شود اما واقعیتی که باید درست بفهمیم این است که مذاکره با آمریکا هیچ تأثیری در رفع مشکلات کشور ندارد.»

ایشان با یادآوری تجربه تلخ دهه ۹۰ و معطل کردن اقتصاد کشور به پای امضا، اجرا و احیای برجام فرمودند: «دولت آن روز ما، با آنها نشست، رفت‌وآمد و مذاکره کرد، خندیدند، دست دادند و رفاقت و همه‌کار کردند و معاهده‌ای تشکیل شد که در آن، طرف ایرانی با سخاوت بسیار زیاد، امتیازهای زیادی به طرف مقابل داد اما آمریکایی‌ها به آن معاهده عمل نکردند.»

معظم‌له با اشاره به سخنان بی‌شرمانه ترامپ درباره پاره‌کردن برجام خاطرنشان کردند: «قبل از او هم دولت قبلی آمریکا که معاهده را پذیرفته بود، به آن عمل نکرد و تحریم‌های آمریکا که قرار بود برداشته شود، برداشته نشد و مسئله سازمان ملل هم همچون استخوانی لای زخم باقی ماند که همیشه مانند تهدیدی بر بالای سر ایران باقی بماند.»

قافله‌سالار انقلاب در ادامه افزودند: «آمریکا همان معاهده را با وجود نقص‌هایی که داشت نقض کرد و از آن خارج شد. بنابراین، مذاکره با چنین دولتی غیرعاقلانه، غیرهوشمندانه و غیرشرافتمندانه است و با آن نباید مذاکره کرد.»

موفقیت دولت چهاردهم منوط به پیاده شدن از دو شتر سرکش «جریان تحریف»

بنابراین به نظر می‌رسد داستان «مجنون و ناقه» جناب مولوی گویی توصیفی از حال و هوای این روزهای کشور ماست. این داستان هشداری مشفقانه و نهیبی صاعقه‌وار برای جناب دکتر پزشکیان است که به امید رسیدن به کوی لیلی و برای دست یافتن به آبادانی و پیشرفت همه‌جانبه کشور پا به ساختمان پاستور گذاشته، اما متاسفانه دچار مشاورین نااهل و آدرس‌های غلط اقتصادی و سیاسی «جریان تحریف» شده، فلذا دولتش بر دو شتر ناهموار «ولنگاری ارزی» و «مذاکره» سوار شده و خیال نموده با این دو مرکب ناسازگار و زمین‌زننده دولت‌های سابق می‌تواند کشور را به سرمنزل مقصود برساند!

به بیان دیگر: قصه پرغصه «مجنون و ناقه» یک کلاس درس عملی برای دولت چهاردهم است تا با پرهیز و احتراز از دو شاخه «جریان تحریف» که نقش سرنگون‌کننده دولت‌های گذشته را دارند؛ یعنی: ۱_ لیبرال‌های ایرانی ۲_ غربگرایان مشتاق به بیراهه «سازش، مذاکره، برجام»، بتواند خود را از آفت ناکامی، بی‌آبرویی و زمین‌خوردن حفظ کند.

امید است که دکتر پزشکیان با اندکی تفکر در علل شکست رؤسای جمهور قبلی و با عبرت‌گیری از مسیر غلط پیشینیان، به فجائع برخاسته از این دو اندیشه ناصواب «جریان تحریف» پی برده، راه را از چاه شناخته و بیش از این مملکت را معطل نسخه‌های مسموم مکتب نئولیبرالیسم سرمایه‌داری نکرده و از طرف دیگر کشور را چشم‌انتظار ناز و کرشمه استعمارگران آمریکایی و اروپایی برای لغو تحریم‌ها نسازد؛ چرا که اساسا کلید حل مشکلات در داخل است نه در خارج از این مرز و بوم.

کلید حل مشکلات منوط به عوض کردن ریل اقتصاد سرمایه‌داری و کنارگذاشتن نسخه‌های معیوب و عاریتی غربی است؛ نه در خم شدن مقابل مستکبرین بین‌المللی.

کلید حل مشکلات متوقف به تثبیت و تقلیل نرخ ارز است؛ نه در رهاسازی و شناورسازی و رساندن دلار به مرز صد هزار تومان.

کلید حل مشکلات وابسته به توقف تبعیت کورکورانه از نسخه‌های IMF و جلوگیری ازسیاست اشتباه جهانی‌سازی و دلاری‌فروشی منابع اولیه است، نه در بزرگنمایی تحریم و دخیل‌بستن به دیپلماسی استرحامی.

سخن آخر آنکه: جناب دکتر پزشکیان؛ لطفا هرچه زودتر از این شتر ناهموار و ناسازگار و خطرناک پیاده شوید قبل از آنکه شما را همچون دولت‌های قبلی زمین بزند و به عقب برگرداند!

کارشناس مسائل آمریکا:

انتظار برای تغییر وضعیت از طریق مذاکره توهم است

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در دیدار جمعی از فرماندهان نیروی هوائی و پدافند هوائی ارتش در روز نوزدهم بهمن ماه تصریح کردند: «چند وقت است می‌شنوید در روزنامه، در فضای مجازی، در سخنان این و آن، بحث می‌شود از مذاکره دولت. خب، آنچه مورد بحث این بحث کنندگان است - چه در داخل، چه در خارج - مذاکره با آمریکا است. اسم مذاکره را می‌آورند که «آقا مذاکره چیز خوبی است»، انگار کسی مخالف با خوب بودن مذاکره است! امروز وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران یکی از پُرکارترین وزارت‌خارجه‌ها است. کارش همین است دیگر؛ با کشورهای دنیا - شرقی، غربی، همه‌جور - مذاکره می‌کنند، رفت‌وآمد می‌کنند، حرف می‌زنند، قرارداد می‌بندند؛ استثنائی که وجود دارد آمریکا است» و بعد در ادامه تصریح کردند: «مذاکره با آمریکا هیچ تأثیری در رفع مشکلات کشور ندارد؛ این را باید ما درست بفهمیم. این‌جور به ما وانمود نکنند که اگر نشستیم پشت میز مذاکره با آن دولت، فلان مشکل یا فلان مشکل حل می‌شود؛ نخیر، از مذاکره با آمریکا هیچ مشکلی حل نمی‌شود. دلیل: تجربه». ۱۴۰۳/۱۱/۱۹

رسانه KHAMENEI.IR به همین مناسبت در گفت‌وگو با فؤاد ایزدی، کارشناس مسائل آمریکا مروری بر سوابق بدعهدی آمریکا در مذاکره با ایران و سایر کشورهای دنیا داشته است.

***

امروز در نظام روابط بین‌الملل مسئله مذاکره چه جایگاهی دارد و مذاکره خوب و مذاکره بد چه تفاوتی با هم دارند؟

مذاکره یکی از ابزارهای کشورها در سیاست خارجی است. در این زمینه، کشورها از ابزارهای مختلفی مانند ابزارهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و نظامی استفاده می‌کنند. مذاکره به عنوان یکی از ابزارهای سیاسی، معمولاً گزینه‌ای مناسب برای حل مشکلات است و در بسیاری از موارد، بهتر از استفاده از ابزار نظامی به شمار می‌آید. اولویت معمولاً این است که از مذاکره بهره‌برداری شود، زیرا معمولاً کم‌هزینه‌تر و راحت‌تر به نتیجه می‌رسد.

با این حال، مذاکره زمانی مفید است که شرایط کشور پس از آن بهتر از قبل باشد. اگر کشوری پس از مذاکره با شرایط بدتری مواجه شود، معلوم می‌شود که آن مذاکره گزینه مناسبی نبوده است. این وضعیت را می‌توان در دولت آقای روحانی مشاهده کرد. اگر تحریم‌های سال آخر دولت ایشان را با تحریم‌های سال اول مقایسه کنیم، متوجه می‌شویم که تحریم‌های سال آخر بسیار بیشتر بوده و این نشان می‌دهد که مذاکرات برجام نتوانسته به بهبود وضعیت کشور کمک کند. در واقع، روند تحریم‌ها نه‌تنها متوقف نشد، بلکه افزایش هم پیدا کرد. این نشان می‌دهد که تمرکز باید بر روی خنثی‌سازی تحریم‌ها می‌بود. در زمان مذاکرات، توجه زیادی به رفع تحریم‌ها معطوف شد، اما در عمل باید تلاش بیشتری برای خنثی‌سازی آنها صورت می‌گرفت.

تجربه نشان می‌دهد که لزوماً هر مذاکره‌ای خوب نیست؛ مذاکره‌ای خوب است که منجر به ارتقای جایگاه کشور شود. ویژگی دیگری که در مورد مذاکره خوب نیست، معطل ماندن کشور به‌خاطر مذاکرات است. متأسفانه، ما این تجربه را در هشت سال دولت آقای روحانی داشتیم. کشور دو سال منتظر توافق برجام بود و پس از آنکه توافق حاصل شد، آمریکا به‌سرعت شروع به نقض آن کرد. پس از توافق برجام، رئیس وقت بانک مرکزی اشاره کرد که نتیجه برجام تقریباً هیچ بود. زمانی که این موضوع مشخص شد، گفته شد که باید منتظر بمانیم تا میوه برجام به بار بنشیند. مدتی کشور در انتظار رسیدن میوه برجام معطل ماند. سپس، وقتی ترامپ از برجام خارج شد، اعلام کردند که حالا برجام اروپایی شکل خواهد گرفت و ما با اروپایی‌ها ادامه خواهیم داد. اما زمانی که اروپایی‌ها نیز در عمل از برجام خارج شدند، دوباره گفتند که منتظر می‌مانیم تا آقای بایدن به برجام بازگردد. پس از خروج ترامپ، کشور همچنان منتظر ماند تا شاید با ورود بایدن به برجام بازگردد. اما بایدن نیز نه‌تنها به برجام بازگشت بلکه خواستار توافقی قوی‌تر و طولانی‌تر شد. این وضعیت نشان می‌دهد که اگر کشور وارد مذاکره شود و شرایط آن بهتر نشود یا بدتر شود، و همچنین اگر کشور معطل مذاکرات شود، قطعاً به نفع کشور نخواهد بود.

کشور باید بر خنثی‌سازی تحریم‌ها تمرکز کند و این نکته‌ای است که در آن دوران غالباً نادیده گرفته شد. هدف از مذاکره باید حل مشکلات اقتصادی باشد؛ اما وقتی هشت سال در انتظار توافق معطل شوید و مشکلات افزایش یابد، مشخص می‌شود که این سیاست صحیح نبوده و باید به تجارب گذشته توجه بیشتری شود.

رهبر انقلاب در دیدار همافران ارتش تصریح کردند که مذاکره با آمریکا هیچ تأثیری در رفع مشکلات کشور ندارد. برای دلیل آن هم به تجربه تاریخی اشاره کردند. این تجربه دقیقاً چیست که ایشان بر چنین گزاره‌ای تصریح می‌کنند؟ مصادیقی را مطرح بفرمایید.

تجربه برجام در سال دوم خود، به عنوان یک تجربه مثبت تلقی نمی‌شود و ایران همچنین تجارب دیگری دارد. به عنوان مثال، توافق الجزایر در ابتدای انقلاب که به آزادی زندانیان آمریکایی در لانه جاسوسی ایران منجر شد، یکی از این تجارب است. در این توافق، آمریکایی‌ها تعهد کردند که در امور داخلی ایران دخالت نکنند؛ اما این تعهد از همان روز اول نقض شد. تبلیغات ضدایرانی و تلاش برای دخالت در امور داخلی ایران همواره وجود داشته و هیچ تغییری نکرده است. علاوه‌بر این، تعهدات مالی آمریکا در زمینه بازگرداندن پول‌های ایران نیز به طور کامل نادیده گرفته شد. همچنین، ایران در مورد آزادی زندانیان آمریکایی در لبنان همکاری کرد، اما تعهدات طرف مقابل در این زمینه نیز مورد توجه قرار نگرفت. حتی قبل از برجام، زمانی که ایران تصمیم به مذاکره با آمریکا درباره عراق گرفت، توافقاتی شکل گرفت اما هیچ‌گاه به نتیجه نرسید.

در دوره آقای خاتمی، ایران به آمریکا کمک کرد پس از حمله به افغانستان. جیمز فرانسیس دابینز، اولین سفیر آمریکا بعد از فروپاشی، بارها بیان کرده که اگر کمک‌های ایران نبود، آمریکا با مشکلات جدی در افغانستان مواجه می‌شد. در آن زمان بحث‌هایی درباره تعریف منافع مشترک بین ایران و آمریکا مطرح شد تا تنش‌ها کاهش یابد. اما پس از حمله آمریکا به افغانستان، با وجود همکاری‌های ایران، بوش پسر به جای تشکر از ایران، این کشور را در لیست محور شرارت قرار داد. آن اتهام چندان مهم نیست ولی تبعات تحریمی حضور ایران در لیست محور شرارت جدی بود. این نمونه دیگری از سبک رفتار آمریکایی است.

در سال ۲۰۰۳، نامه‌ای از سوی ایران به آمریکا ارسال شد که در آن موضوعاتی نظیر مسائل منطقه‌ای، حزب‌الله، فلسطین، هسته‌ای و موشکی مطرح شده بود. ایران آمادگی خود را برای مذاکره درباره این موضوعات اعلام کرد اما آمریکایی‌ها هیچ پاسخی ندادند. در دولت آقای دکتر پزشکیان، آقای ظریف، معاون راهبردی مقاله‌ای در روزنامه فارن افرز نوشتند و اعلام کردند که ایران آماده مذاکره نه‌تنها در حوزه هسته‌ای بلکه در سایر حوزه‌ها نیز هست. اما پاسخ آمریکایی‌ها منفی بود.

به نظر می‌رسد که تلاش‌های مختلفی که پس از جنگ تحمیلی در دولت‌های مختلف از جمله آقای هاشمی، خاتمی، احمدی‌نژاد، روحانی و رئیسی انجام شده، هیچ‌کدام نتیجه مثبتی نداشته است. در دولت مرحوم آقای هاشمی، شرکت‌های نفتی آمریکایی دعوت شدند تا به ایران بیایند و قرارداد ببندند. هدف این بود که این شرکت‌ها با لابی‌گری در آمریکا، روابط دو کشور را عادی‌سازی کنند. اما در عمل، این تلاش‌ها نتیجه معکوس داد و طرح‌هایی در سنا ارائه شد که فعالیت شرکت‌های نفتی آمریکایی در ایران را ممنوع می‌کرد.

این طرح نه‌تنها شرکت‌های نفتی آمریکایی را تحت فشار قرار داد بلکه شرکت‌های کشورهای دیگر نیز مجبور شدند بین اقتصاد ایران و اقتصاد آمریکا یکی را انتخاب کنند و طبیعی بود که اقتصاد بزرگ‌تر را انتخاب کنند. در نتیجه، نه‌تنها تلاش‌های دولت مرحوم آقای هاشمی نتیجه مثبتی نداشت بلکه کل صنعت نفت کشور نیز زیر تحریم قرار گرفت.

این وضعیت مختص دولت‌های اصلاح‌طلب نبوده و در دوره دوم ریاست‌جمهوری آقای احمدی‌نژاد نیز شاهد تلاش‌های زیادی از سوی آقای دکتر صالحی، وزیر خارجه بودیم که متأسفانه نتیجه‌ای نداشت.

مذاکرات با آمریکایی‌ها در عمان آغاز شد، اما به سرعت مشخص شد که دولت بعدی احتمالاً امتیازات بیشتری خواهد داد. به همین دلیل، این مذاکرات به نتیجه نرسید. پس از روی کار آمدن دولت جدید، تحلیل‌ها درست از آب درآمدند و آمریکایی‌ها در نهایت امتیازات بیشتری را دریافت کردند، اما زمانی که به قول معروف «خرشان از پل گذشت»، دیگر به تعهدات خود عمل نکردند.

در دولت‌های آقای رئیسی نیز مذاکراتی که پس از ورود آقای بایدن و در دوران آقای روحانی آغاز شده بود، ادامه یافت. این مذاکرات به همان سبک کم و بیش ادامه پیدا کرد، اما نتیجه‌ای نداشت. آمریکایی‌ها تمایلی به بازگشت به برجام نداشتند و در دولت بایدن نیز صحبت از توافقی طولانی‌تر و قوی‌تر می‌کردند و بهانه‌هایی را مطرح می‌کردند.

تلاش‌های دولت آقای پزشکیان نیز پاسخ مثبتی دریافت نکرد. اگر کسی تاریخچه روابط ایران و آمریکا را در سی و چند سال گذشته مرور کند، به این واقعیت می‌رسد که با وجود تلاش‌های متعدد دولت‌های مختلف در ایران برای کاهش تنش و حتی عادی‌سازی روابط با آمریکا، سیاست فشار و تحریم همواره در حال افزایش بوده است.

اگر نموداری از درصد تحریم‌ها و گستره آن‌ها ترسیم شود، مشخص خواهد شد که این موارد همواره در حال افزایش بوده‌اند و تفاوت چندانی ندارد که ایران چه اقداماتی انجام می‌دهد. دغدغه اصلی همواره افزایش تحریم‌ها بوده است. حتی اگر پس از برجام گشایش‌های مختصری ایجاد شد، این گشایش‌ها بعدها چندین برابر پس گرفته شد. این تجربه، تجربه خوبی نبود.

از اعتماد دیگر کشورها در جریان مذاکره با آمریکا و موارد نقض عهدی که از سوی آمریکایی‌ها صورت گرفته است نیز مواردی بفرمایید.

اصولاً در تاریخ آمریکا، از زمان تأسیس این کشور، توافقات و معاهداتی که آمریکایی‌ها داشته‌اند، غالباً نقض شده است. روش حکمرانی در آمریکا در رابطه با توافقات به این صورت است که ابتدا توافق می‌کنند و سپس آن را نقض می‌کنند. اگر کسی با تاریخ آمریکا آشنایی مختصری داشته باشد، می‌تواند مثال‌هایی از این موارد را مشاهده کند. به عنوان مثال، زمانی که آمریکایی‌ها با بومیان سرخ‌پوست می‌جنگیدند، به دلیل برتری نظامی و تسلیحات پیشرفته، توافقاتی را با بومیان منعقد می‌کردند تا حضور خود را تثبیت کنند. اما به محض اینکه آماده جنگ بعدی می‌شدند، آن توافقات را نقض کرده و جنگ جدیدی را آغاز می‌کردند. این روند در تاریخ آمریکا حدود ۴۰۰ بار تکرار شده است.

آمریکایی‌ها همچنین با مکزیک توافقاتی داشتند که پس از آن، ایالت‌های جنوبی مانند تگزاس، نیومکزیکو، آریزونا و کالیفرنیا را اشغال کردند. تعهداتی که به کشورهای آمریکای لاتین داشتند نیز متعدداً نقض شده است. در زمان جنگ سرد، تعهداتشان به شوروی نیز به همین شکل نقض شد. به طور کلی، موارد کمی وجود دارد که آمریکایی‌ها توافقی انجام داده و آن را نقض نکرده باشند.

این روند هنوز هم ادامه دارد. به عنوان مثال، در مورد اوکراین، دولت بایدن سیاست‌هایی را پیش گرفت که در نهایت منجر به حمله روسیه به اوکراین شد. دولت اوکراین که پس از یک کودتا سر کار آمده بود، از سال ۲۰۱۴ تا ۲۰۲۱ در حال سرکوب جمعیت روس‌تبار شرق اوکراین بود. این تحریکات، روسیه را به حمایت از روس‌تبارها واداشت و منجر به حمله آن کشور شد. پس از حمله روسیه، آمریکایی‌ها به دولت زلنسکی اجازه رسیدن به توافق صلح ندادند و او را مجبور کردند که جنگ را ادامه دهد. سلاح‌های قدیمی خود را به اوکراین منتقل کردند و کمک‌های مالی زیادی به شرکت‌های تسلیحاتی خود کردند. گفته می‌شود که حدود ۱۰۰ میلیارد دلار کمک کرده‌اند و ترامپ نیز رقم‌های بیشتری را مطرح کرده است.

دولت‌های مختلف در آمریکا معمولاً سیاست‌های متفاوتی را دنبال می‌کنند. دولت ترامپ تمام توافقات پیشین را زیر سؤال برد و حالا دولت اوکراین تحت فشار قرار گرفته که منابع طبیعی خود را به آمریکایی‌ها واگذار کند. این روال، نمونه‌ای از رفتار تاریخی آمریکا در مذاکرات و توافقات است.

دولت بعدی کل سیاست‌های قبلی را تغییر داده و در شورای امنیت سازمان ملل به نفع روسیه رأی داد. اکنون مدعی شده که منابع طبیعی و زیرزمینی اوکراین به او تعلق دارد. این موضوع نشان‌دهنده آخرین اقدام آمریکا است که با اوکراینی‌ها مذاکره کرده و به آن‌ها گفته بودند که در ابتدای جنگ، توافق صلح را از طرف روسیه نپذیرند و از آن‌ها حمایت خواهند کرد. آن‌ها نیز حمایت کردند، اما بعد از تغییر دولت، کل سیاست‌ها دگرگون شد و اکنون مدعی شده‌اند که منابع طبیعی اوکراین باید به آن‌ها برسد. این نمونه تنها یکی از موارد متعدد در تاریخ آمریکا است.

کسینجر وزیر خارجه اسبق آمریکا جمله مشهوری دارد: «دشمن آمریکا بودن ممکن است خطرناک باشد، اما دوست آمریکا بودن حتماً کشنده است.» این جمله در زمان جنگ ویتنام بیان شد؛ زمانی که آمریکایی‌ها نیروهای خود را در ویتنام جنوبی رها کردند و این افراد کشته شدند. دوستی با آمریکا در آن زمان کشنده بود، همان‌طور که دشمنی با آمریکا برای ویتنام شمالی هزینه‌بر بود.

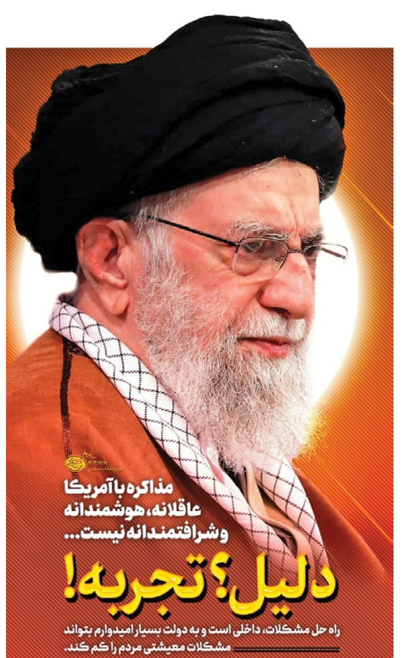

نوع روابطی که اکنون در دولت ترامپ با کانادا وجود دارد یا معاملاتی که آن کشور پیشنهاد می‌دهد، نشان‌دهنده همین رویکرد است. ترامپ به صراحت بیشتری این نوع رفتارها را انجام می‌دهد؛ اما اصل داستان از ابتدای تأسیس آمریکا همین بوده است: وقتی که مذاکره می‌کنند، امتیازهای خود را می‌گیرند و سپس به‌راحتی آن‌ها را نقض می‌کنند.

امتیازهای زیادی را روی کاغذ ثبت می‌کنند، اما در عمل تنها امتیازهای کمی را ارائه می‌دهند. امتیازهایی که روی کاغذ نوشته‌اند، غالباً برای خودشان محفوظ می‌ماند و آن امتیازهای کمی که ذکر کرده‌اند، معمولاً به دیگران داده نمی‌شود یا نقض می‌شود. این موضوع نه تنها برای ما تجربه شده، بلکه سایر کشورهایی که با آمریکا در ارتباط بوده‌اند نیز آن را تجربه کرده‌اند.

سؤال این است که با توجه به سوابق روابط ایران و آمریکا و تلاش‌های متعدد دولت‌ها در قوه مجریه برای مذاکره و کاهش تنش با آمریکا، چرا این مذاکرات به نتیجه نرسیده‌اند؟

پاسخ این سؤال این است که وقتی کشوری مذاکره می‌کند، دغدغه‌های خود را مطرح می‌کند و در مورد توانمندی‌هایی مثل برنامه هسته‌ای ایران صحبت می‌کند. طرف مقابل، یعنی آمریکا، نیز نگرانی‌هایی دارد. مذاکرات برجام حول این موضوع شکل می‌گیرد، اما هیچ کشوری نمی‌تواند درباره موجودیت خود مذاکره کند. مشکل اصلی آمریکایی‌ها تنها سیاست هسته‌ای یا منطقه‌ای ایران نیست؛ بلکه مشکل اصلی خود ایران است. به همین دلیل، تلاش‌هایی که در سی و چند سال گذشته، از زمان مرحوم آقای هاشمی به بعد، انجام شده، نتایج مطلوبی نداشته است. وقتی شما در حوزه هسته‌ای امتیاز می‌دهید، ممکن است طرف مقابل راضی شود، اما در نهایت مکانیزم ماشه در برجام به گونه‌ای طراحی شده که اگر ایران به خاطر عدم اجرای تعهدات از سوی طرف مقابل شکایت کند، ایران محکوم خواهد شد. این موضوع عجیب و غریب است. در آن ایام، از دوستانی که در مذاکرات برجام حضور داشتند، پرسیدم که چرا این مکانیزم را پذیرفتید؟ پاسخ دادند که اگر قبول نمی‌کردیم، آمریکایی‌ها توافق را نمی‌پذیرفتند.

مشکل این نیست که آمریکایی‌ها به دنبال یک موضوع خاص هستند؛ بلکه مشکل اصلی‌شان خود ایران است. باور آمریکایی‌ها این است که حتی اگر جمهوری اسلامی نباشد و حکومتی با نگاهی به منافع ملّی روی کار بیاید، آن حکومت هم در نهایت مزاحم آمریکا خواهد شد. تحلیل آنها این است که بهترین راه برای برخورد با ایران تجزیه آن است. آنها معتقدند اگر بخش‌های نفت‌خیز ایران جدا شوند، وضعیت شبیه افغانستان خواهد شد و قابل مدیریت‌تر خواهد بود.

خاطرتان هست که در دوره ریاست‌جمهوری قبلی ترامپ، بحث سرنگونی دولت ایران به‌صراحت مطرح می‌شد. آقای جان بولتون حتی گفته بود که ایران چهلمین سالگرد پیروزی انقلاب را نخواهد دید. فشار حداکثری هدفش همین بود. کارشناسان اسرائیلی و آمریکایی نیز به این موضوع اشاره کرده بودند که حتی اگر جمهوری اسلامی سرنگون شود، دولت بعدی اگر کوچک‌ترین دغدغه ملّی داشته باشد، با همان مشکلات مواجه خواهیم شد.

تجربه تاریخی ما نشان می‌دهد که حتی دولت مصدق، که نه توانمندی هسته‌ای داشت، نه توان موشکی و نه نفوذ منطقه‌ای، به خاطر دغدغه‌های ملّی‌اش از سوی آمریکا تحمل نشد و کودتا علیه او انجام شد. کتاب‌هایی در این زمینه نوشته شده است، مانند کتاب «U.S. Foreign Policy in Perspective» دیوید سالیوان و استفن مجسکی که تاریخ روابط بین‌الملل و سیاست خارجی آمریکا را بررسی کرده‌اند. آنها به این نتیجه رسیده‌اند که اگر کشوری با آمریکا مذاکره کند و به توافق هم برسد، این پیام به آمریکا منتقل می‌شود که سیاست فشار جواب داده است. تحلیل آمریکایی‌ها این است که سیاستی را که جواب داده نباید عوض کرد، باید آن را ادامه داد.

در کتاب آقای مجسکی آمده است که تاریخ مذاکرات آمریکا نشان می‌دهد زمانی که طرف مقابل درخواست مذاکره می‌دهد و توافق حاصل می‌شود، پس از آن فشار نه‌تنها کاهش نمی‌یابد، بلکه افزایش نیز پیدا می‌کند. این کتاب در سال ۲۰۰۹ نوشته شده و برجام در سال ۲۰۱۵ اتفاق افتاده است. تجربه‌ای که کشور ما از برجام داشته، قابل پیش‌بینی بوده و در کتاب‌های مختلف به آن اشاره شده است. در این کتاب آمده که در نهایت، برای ایجاد صلح واقعی بین آمریکا و کشور هدف، باید سیاست خارجی آن کشور تغییر کند و بیشتر از آن، ساختار داخلی قدرت نیز باید دگرگون شود. نوع حکومت باید تغییر کند؛ زیرا تحلیل آنها این است که اگر این حکومت زمانی آمریکا را ناراحت کرده باشد، حتی اگر تغییر کند، باز هم مشکل‌ساز خواهد بود. اگر آمریکا بخواهد تحریم‌ها را کاهش دهد، این موضوع می‌تواند فضای تنفسی برای آن کشور ایجاد کند. اما در چنین شرایطی، ممکن است مسئولان و سیستم حکومتی آن کشور دوباره اقداماتی انجام دهند که موجب نارضایتی آمریکا شود. بنابراین، تغییر در سیستم حکومتی ضروری است.

به یاد دارم که آقای جان مرشایمر، استاد تمام روابط بین‌الملل در دانشگاه شیکاگو، در سفری به ایران، این کتاب را به ایشان نشان دادم و نظرشان را درباره آن پرسیدم. ایشان نکته جالبی مطرح کردند: اگر حکومت تغییر کند، حکومت جدید باید تمکین کند؛ زیرا اگر تمکین نکند، مشکلات مشابهی که در عراق مشاهده کردیم، دوباره بروز خواهد کرد. آمریکایی‌ها در زمان جنگ از صدام حمایت کردند اما پس از مدتی روابط‌شان تیره شد و دولت صدام را سرنگون کردند. با اینکه اکنون ۲۲ سال از سرنگونی صدام می‌گذرد، هنوز تحریم‌های او برقرار است.

من اخیراً در همایشی که نخست‌وزیر عراق، آقای شیاع سودانی، در آن حضور داشت، شرکت کردم. ایشان بیان کردند که هنوز هم پول‌های عراق باید به آمریکا برود. وقتی عراق نفت می‌فروشد، پولش باید در بانک‌های آمریکایی قرار گیرد و آمریکا باید مجوز استفاده از این پول‌ها را صادر کند. حتی زمانی که مجوز داده می‌شود، برای انتقال مبلغ مشخصی از پول خود عراق، باید اسکناس‌ها با هواپیما ارسال شوند. آقای نخست‌وزیر اشاره کردند که عراق تنها کشوری است که باید با اسکناس کار کند و نمی‌تواند از سیستم‌های الکترونیکی معمول استفاده کند؛ زیرا هنوز تحت تحریم است.

در عراق نیز شاهد بودیم که دولت آقای عادل عبدالمهدی رابطه خوبی با ایران و چین داشت اما آمریکایی‌ها از این روابط راضی نبودند و شرایط را به‌گونه‌ای رقم زدند تا استعفا بدهد. این در حالی است که این دولت پس از صدام بر سر کار آمده بود.

چرا تلاش‌های متعدد پس از انقلاب نتیجه‌ای نداشته است؟ مشکل اصلی نه در سیاست هسته‌ای، نه در سیاست منطقه‌ای و نه در موشکی بودن آن‌هاست؛ بلکه مشکل اصلی خود ایران است. آقای ظریف نیز زمانی که وزیر خارجه بودند، اشاره کردند که آمریکا از دولت آقای روحانی عبور کرده و هدفش تجزیه ایران است. این نکته‌ای درست است. آمریکایی‌ها معتقدند که با توجه به وسعت، جمعیت و منابع ایران، این کشور در نهایت یک رقیب برای آمریکا در منطقه محسوب می‌شود و باید کوچک‌تر شود تا قابل مدیریت‌تر باشد. این دلیل اصلی عدم موفقیت تلاش‌های متعدد در سال‌های گذشته است.

ارتباط عدم مذاکره با آمریکا با حفظ منافع ملّی چیست؟ چرا با چنین دولتی در آمریکا مذاکره کردن عاقلانه و شرافتمندانه و هوشمندانه نیست؟

حفظ منافع ملّی به عنوان یک شاخص مهم در بررسی مذاکره یا عدم مذاکره مطرح می‌شود. اگر مذاکره‌ای وجود داشته باشد که به ارتقای منافع ملّی منجر شود، باید آن را دنبال کنیم. اما اگر برآوردی از مذاکره وجود داشته باشد که به منافع ملّی آسیب بزند، آن مذاکره نباید انجام شود. در واقع، مذاکره ذاتاً خوب یا بد نیست؛ بلکه یک ابزار است که باید در زمان مناسب از آن استفاده کرد؛ زمانی که احساس می‌کنید برآورد شما به نفع منافع ملّی است، باید مذاکره کنید و زمانی که مشخص شود که مذاکره به نفع منافع ملّی نیست، باید از آن خودداری کنید. در شرایط فعلی، با توجه به تجربیات گذشته، عاقلانه نیست که به مذاکره روی بیاوریم، زیرا مشخص شده که این نوع مذاکرات نه‌تنها منفعتی نداشته، بلکه ضرر هم داشته است. عقل حکم می‌کند که از تجربیات گذشته درس بگیریم و اقداماتی را که قبلاً نتیجه‌ای نداشته و آسیب‌زا بوده‌اند تکرار نکنیم. شرافتمندانه نیست که به طور مکرر به طرف مقابل مراجعه کنیم. در دولت فعلی، مقامات به‌طور مرتب درباره مذاکره صحبت کردند و این ذهنیت را ایجاد می‌کند که چرا مقامات ایران پیوسته از مذاکره سخن می‌گویند تا زمانی که حضرت آقا درباره عدم مذاکره سخن گفتند. این رجوع متعدد برای آمریکایی‌ها این برآورد را ایجاد می‌کند که سیاست فشار به خوبی جواب داده و باید ادامه یابد. تکرار مداوم بحث مذاکره می‌تواند به نوعی وهن کشور محسوب شود و جایگاه مقامات را پایین بیاورد.

در حال حاضر، اجماعی در واشنگتن وجود دارد که نشان می‌دهد ایران ضعیف شده است. تکرار این بحث مذاکره باعث می‌شود که این اجماع تقویت شود و ضعف ایران در برابر دولتی مانند آمریکا که در حال ارتکاب جنایات در غزه بوده، چیز خوبی نیست. این ضعف محدودیت اخلاقی ندارد و ممکن است به حمله منجر شود.

متأسفانه در کشور ما توهمی درباره مذاکره وجود دارد. واقعیت این است که برداشتن تحریم‌ها در دست ترامپ نیست بلکه در اختیار کنگره است. تاکنون ترامپ هیچ صحبتی درباره مذاکره با ایران نکرده و تنها از کلمه مذاکره با کشورهای دیگر استفاده کرده است؛ بنابراین باید واقع‌بین باشیم و از تجربیات گذشته بهره‌برداری کنیم تا بتوانیم تصمیمات هوشمندانه‌تری اتخاذ کنیم.